

كالين ميچل

سیاست ورزی در ایران عصر صفوی

قدرت، دیانت، بلاغت

ترجمه حسن افشار



فهیگ چاوند

فهرست

پیش‌گفتار

دوره‌های تاریخی-اساطیری ایران و ادیان ابراهیمی:

- | | |
|----|--|
| ۱۱ | جایگاه تکوینی ایران عصر صفوی |
| ۱۹ | کار بلاغی و دبیری در تاریخ ایران اسلامی |
| ۲۷ | انشا و منشیان: جولانگاه سخن |
| ۳۵ | سیاست‌ورزی در ایران عصر صفوی: ساختار و دامنه |

۱ شاهنشاهی آخرالزمان، ۹۰۷/۹۳۸-۱۵۰۱/۱۵۳۲

- | | |
|----|---------------------------------|
| ۳۹ | ظهور اسماعیل، ۹۰۰-۹۲۱/۱۴۹۴-۱۵۱۴ |
|----|---------------------------------|

خبر طوفان نوح: بدعت‌های مسیحایی و عرفانی

- | | |
|----|-------------------|
| ۵۶ | در دبیرخانهٔ صفوی |
|----|-------------------|

بازیابی فرهنگ دیوانی ایرانی و نشر بلاغت دبیری،

- | | |
|----|-------------------|
| ۷۹ | ۱۵۲۴-۱۵۱۴/۹۳۱-۹۲۱ |
|----|-------------------|

نخستین سال‌های حکومت شاه طهماسب والگوی

- | | |
|----|---------------------------------|
| ۹۷ | ۱۵۳۲-۱۵۲۴/۹۳۹-۹۳۱، ایرانی-ترکی، |
|----|---------------------------------|

۱۱۱	۲ جهان‌شناسی‌های ناهمساز، ۹۳۹-۹۶۳/۱۵۳۲-۱۵۵۵
۱۳۹	بلاغت هتاک: کَرْکِی و آشکال دفاعیات شیعه
۱۴۹	قاضی جهان قزوینی و اهل قلم انگیزه‌های عرفانی و سنت انشای صفوی
۳ توبه دوم، ۹۶۳-۹۸۴/۱۵۰۵-۱۵۷۶	
۱۶۱	سمت قزوین و مشرق
۱۸۴	تمثیل‌های سلیمانی
۲۰۷	انگیزه‌های گوناگون: عبدالبیگ شیرازی و دبیرخانه صفوی
۴ بارگشت پادشاه، ۹۸۴-۱۰۰۷/۱۵۷۶-۱۵۹۸	
۲۱۹	درآویزی شاه اسماعیل دوم با سران روحانی
۲۳۸	پیدایش همدلی تازه‌ای در حکومت خدابنده
۲۶۳	روایتگری و طرح ریزی حاکمیت جدید صفوی، ۱۵۹۸-۱۵۸۸/۱۰۰۷-۹۹۷
۲۹۳	سخن پایانی
۳۰۱	پی‌نوشت‌ها
۴۰۱	کتاب‌شناسی
۴۳۷	نمایه

پیش‌گفتار

«القلم صانع الكلام يفرغ المعانى فى قالب الحروف»*

—حسین واعظ کاشفی، مخزن الائمه

دوره‌های تاریخی-اساطیری ایران و ادیان ابراهیمی:
جایگاه تکوینی ایران عصر صفوی

اگر پیدایش شاهنشاهی نیرومند صفوی از سال ۱۵۰۱-۹۰۶ / ۱۵۰۰-۹۰۷ را عموماً نقطه عطفی در تاریخ ایران به شمار می‌آورند جای شگفتی ندارد، به ویژه با توجه به این که یکی از بسترهای تاریخی پویاتر آن این باور بوده است که ایران در خلال دوره‌های پیاپی سلطنه اعراب و ترکان و مغولان توانسته هویت فرهنگی خود را حفظ کند.^[۱] خاندان صفویه، که به رغم ابهام در خاستگاه قومی اش "ایرانی" به شمار می‌رود، تشیع دوازده‌امامی را مذهب رسمی کشور اعلام کرد و بی‌شک شباهه شالوده‌ای برای قشرفعال و ریشه‌دار فقیهان و متکلمان شیعه پدید آورد، که بیش‌تر در چارچوبی شرعی که نخست در جهان عرب شکل گرفته بود کار می‌کرد. توضیح قانع‌کننده‌تری برای فهم علت دوام هویت "ایرانی" احتمالاً تنوع چشمگیری است که فرهنگ ایرانی تا دوره صفوی پیدا کرده بود. از هزاره دوم پیش از میلاد که کوچ گستردۀ اقوام هندوآریایی آغاز شده بود، فلات ایران در مقیاس گسترده‌ای به صحنه آمیزش فرهنگی مبدل شد: حقوق بین‌النهرینی،

* جمله از صفحه اول کتاب واعظ است. در متن انگلیسی، نویسنده "قلم" را به معنی "علم" گرفته و ترجمه جمله را به این صورت آورده است:

«Knowledge is the shaper of words, pouring ideas into the moulds of letters.»

ثنویت زرتشتی، عرفان بودایی، ریاضیات هندی، جهان‌گرایی یهودی، و اخلاق و فلسفهٔ سیاسی یونانی. نفوذ اسلام در سدهٔ هفتم میلادی و سپس چیرگی فرهنگ عربی-اسلامی در قرون هشتم تا یازدهم صرفاً بعد دیگری به سنت تلفیقی دیرینه در منطقه افروزد. از آنجا که نفوذ فراوان یونانی و بیزانسی نیز در کار بود، کسانی این فرضیه را پیش نهاده‌اند که اسلام گرایش‌های شاهدوسستانه و یکتاپرستانه اواخر دوران باستان را در یک مرز فرهنگی "ایرانی-مدیترانه‌ای" به عقد یکدیگر دلورده.^[۱] با کوچ ترکان از ناحیهٔ استپ پس از سدهٔ دهم و ورود طوفانی مغولان در سدهٔ سیزدهم، "ایران بزرگ" -آذربایجان، عراق، فلات ایران، خراسان، و ماوراء‌النهر- به عنوان پاره‌ای از جهان اسلام ظاهر شد که از تکثر مذهبی و فرهنگی بی‌همتایی برخوردار بود.

این تکثر - یا دست‌کم تصور آن - در آغاز عصر تجدّد با چالش بزرگی روبه‌رو شد. در سدهٔ نوزدهم، جریان‌هایی در تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی پدید آمدند که آشکارا زبان به ستایش از شکوهمندی ایران پیش از اسلام گشودند و تمدن اعراب مسلمان را متهمن به بی‌مایگی و واپس‌ماندگی کردند. این برنامهٔ پرشور متولیان فرهنگی با بازخوانی و ترویج متون "ایران‌ستا" دامنهٔ بیشتری یافت و، چنان‌که محمد توکلی طرقی می‌نویسد، کتاب‌های تاریخی-اساطیری از قبیل شاهنامه اعتباری به دست آورده و در یک «روندهٔ گذار فرهنگی» که به شوق بازیابی این به‌اصطلاح تاریخ فراموش شده ایران باستان دامن می‌زد^[۲] دست‌مایهٔ کار نقالان شدند. روش فکران و ادبیان عصر قاجار روایتی بی‌زمان دربارهٔ "وطن" و "حب وطن" ساختند. اما ناگفته نماند که این گرایش تا حدودی هم واکنش در برابر مطامع توسعهٔ طلبانهٔ امپراتوری‌های عثمانی و روس و بریتانیا بود.^[۳] اگر این ملیون ایرانی بی‌هیچ دل‌نگرانی در بادکنک تاریخ پرشکوه ایران پیش از اسلام می‌دمیدند، در تلاش کناره‌جویی از فرهنگ عرب و دین اسلام سراسیمه عمل می‌کردند. میرزا فتحعلی آخوندزاده (۱۲۲۷-۱۲۹۵/۱۸۱۲-۱۸۷۸) که ضدیت شدیدی با عرب‌ها داشت، نوشت «بدبختی اهل ایران را عرب‌ها سبب شدند. . . عرب‌های برهنه و گرسنه یک هزار و دویست و هشتاد سال است که ترا [= ایران

را] بدیخت کرده‌اند.^{۱۵/۱} این مفهوم "ایرانیت" در دوره پهلوی بیش از پیش تقویت و ترویج شد و محمدرضا شاه همهٔ تلاش خود را کرد تا حکومتش را به نیاکان "آریایی" اش وصل کند.^{۱۶} برای آن عناصری از جامعه ایرانی جدید که ناسازگار با این دستور کار فرهنگی به نظر می‌رسیدند فکری نشد، مانند علمای عربی‌دان و قرآن‌شناسی که در حوزه علمیه قم کار می‌کردند یا جنبش‌های فرهنگی آذری‌زبانی که در تبریز فعال بودند.

سال ۱۳۵۸/۱۹۷۹ ایران به حکومت روحانیان گرایش یافت و بحث دوران پرشکوه پیش از اسلام، دست‌کم برای مقامات روحانی جدید، بی‌وجه شد. آیت‌الله خمینی روزگار پادشاهی‌های اساطیری و تاریخی ایران باستان را "زمان جاهلیت" نامید. به علاوه، خلفاً و سلاطینی هم که پس از نزول وحی به پیامبر اسلام در قرن هفتم حکومت کرده بودند آشکارا مخالف با تشیع دوازده‌امامی بودند. جامعه اسلامی را فقط امامی می‌توانست رهبری کند که نسلش به علی^{۱۷} از طریق او به خود پیامبر می‌رسید. دور از انتظار نبود که گرایش‌های فرهنگی پدیدآمده در دوره‌های قاجار و پهلوی به‌سمت وسوی دیگری هدایت شود. پادشاهان و پهلوانانی چون داریوش و رستم که بر تاریخ و اساطیر ایران باستان می‌درخشیدند، در یک دگردیسی "تاریخ انبیا" از نگاه اسلام و یهود، جای خود را به انبیای آدم و موسی و سلیمان و عیسی و محمد^{۱۸} دادند. دین زرتشتی ایران باستان که در دولت پهلوی کمایش عزیز حکومت شده بود، همچنین جامعه بهایی، پس از ۱۳۵۸/۱۹۷۹ به حاشیه رانده شدند. پیرو تعالیم و دستورات تشیع دوازده‌امامی، تکریم امامان عرب شیعه به ویژه سه امام اول ابعاد وسیعی یافت و آیین‌هایی مانند عاشورا، که به مناسبت واقعه کربلا و شهادت امام حسین^{۱۹} برگزار می‌شد، پس از ده‌ها سال که از حکومت پهلوی خصوصت دیده بودند دوباره رونق یافتند. سران جمهوری اسلامی در صدد بودند حتی اعیاد ایرانی پیش از اسلام همچون نوروز را که از روزگار هخامنشیان در آغاز بهار جشن

۱. برگردان فارسی را از اصل کتاب، مکتوبات میرزا فتحعلی آخوندزاده، صص. ۳۲-۳۳ و ۲۰-۲۱ آورده‌ام. —م.

گرفته می شد برجینتند. در همان حال، روحانیان عالی مقام منابع دولتی و نیروی انسانی را به سوی بزرگداشت رویدادهایی از تاریخ اسلام مانند ولادت و رحلت پیامبریا شهادت بازماندگان او سوق می دادند.

این گذارها و چرخش‌ها تأثیر انگلکی در مطالعه تاریخ دوره صفویه نداشته‌اند. خصوصاً این بحث هنوز ادامه دارد که سلسله‌های ایرانی قرون میانه اسلامی مانند صفویه چگونه توانی میان جاذبهٔ تاریخی-اساطیری ایران پیش از اسلام و جاذبهٔ عصر طلایی نبوت در مکه و مدینه قرن هفتم، به مثابهٔ منابع "آگاهی جمعی" به تعبیر دورکم، برقرار می‌کردند. چنان‌که کالین هیبود در مقالهٔ معروفش راجع به تاریخ اساطیری و دورهٔ عثمانیان می‌نویسد، این مقولهٔ قالب‌گیری و هویت‌پذیری جوامع اسلامی از عناصر جذاب تاریخ‌شان همیشه پای ثابتی در تاریخ‌نگاری آن‌ها بوده است.^[۷] پیامدهای گوناگون این "کلاسیسیزم" را نخستین کسی که به شکل منسجمی بررسی کرد گوستاف ادموند فون گرونیام^[۸] مورخ برجستهٔ اسلام پژوه بود. او نوشت این کلاسیسیزم در بستر اسلامی در واقع «ابزاری در خدمت تحقیق آمال عصری است که ترجیح می‌دهد کامروابی را در سایهٔ روح احضار شده یک گذشته اصیل مثالی بجوبد». این‌که کلاسیسیزم مزبور در دودمان‌های ایرانی-اسلامی قرون میانه از قبیل صفویه چگونه عمل می‌کرد، مسئله‌ای است که هنوز بسیار جای کار دارد.^[۹]

مقالهٔ حاضر مدعی است دولت صفوی برای خاندانش مشروعیتی پدید آورد که در چند لایه عمل می‌کرد و این لایه‌ها، به نوبهٔ خود، سرشت ترکیبی و چندوجهی شرق جهان اسلام در سده‌های میانه را بازتاب می‌دادند. شاهان صفوی در ساخت ایدئولوژی دودمان خود توانستند، به گونه‌ای که هیچ‌یک از سلسله‌های بعدی ایران نتوانستند یا نخواستند، از مجموعهٔ فوق العاده متنوعی از هویت‌های سیاسی، فرهنگی، و مذهبی بهره‌برداری کنند. ارزیابی صفویه از "تاریخ اساطیری"^[۱۰/۲] به دوره‌های هخامنشیان و ساسانیان محدود نبود و عملکرد مذهبی آن‌ها نیز موبه موپیرو تفسیر قشری از نبوت و معاد نماند.

بنده نوازی آن‌ها عناصر قومی مختلفی را در بر می‌گرفت و گاهی با غیرمسلمانان داخلی و خارجی نیز مدارا می‌کردند. در فرامین رسمی صفویه، چه آن‌ها که به خارج و چه داخل ایران صادر می‌شدند، شخصیت‌های برجسته ایران پیش از اسلام و شاهنشاهی در کنار چهره‌های برجسته نبوت اسلامی و امامت شیعی خودنمایی می‌کردند: داریوش و محمد^[۱]، جمشیدشاه و حضرت علی^[۲]، انشیروان عادل و امام جعفر صادق^[۳]. البته این در صورتی حیرت‌آور می‌بود که نمی‌دانستیم دوره اسلامی میانه به تلفیق سنت اسلامی با مفاهیم ایرانی پیش از اسلامی، همچون دادگری، پادشاهی، و سلسله مراتب اجتماعی، شهرت داشت.^[۴] سلاطین تیموری، قراقویونلو، آق‌قویونلو، ازبک، مغول، و عثمانی هم به پهلوانان اساطیری و شاهان تاریخی ایران، که نامشان در شاهنامه آمده بود، متول می‌شدند و در خطابه‌ها خود را با ایشان مقایسه می‌کردند؛ و در همان حال، خود را حاکمان مسلمان پرهیزگاری نشان می‌دادند که شریعت قرآنی را اجرا می‌کردند.

ولی در دوره صفویه، به علاوه، شاهان باید به نیابت از امامان (دوازده امام از اولاد پیامبر اسلام) نیز حکومت می‌کردند و خود را متولی مذهب شیعه و نماینده تمام الاختیار اهل بیت (خاندان پیامبر) نیز می‌نمایاندند. این مقوله اختلاط فرهنگی و مذهبی در ایران پیشامدرن را اخیراً کاترین بابایان^[۱] در کتاب صوفی، شاه و منجی موعود^[۲] کاویده است. او یک "سپهنه‌شانه"^[۳] ای ایرانی در قرون میانه را شناسایی و بررسی می‌کند که در آن نمادها و زیان رمزی از دو منش جداگانه ایرانی پیشا اسلامی و اسلامی علوی و دو "نظام فرهنگی" حکایت می‌کنند، اما او یادآور می‌شود که در دوره صفوی آن‌ها اغلب به دست علمای دین و مقامات دیوانی در هم آمیخته و هم پوشانی یافته‌اند.^[۴]

صفویه براین سه نیروی جاذبه – شکوه ایران پیش از اسلام، سنت ادیان ابراهیمی، و امامت و تاریخ آن – عناصری ترکی و مغولی از صحرای آسیای

۱۶ سیاست‌ورزی در ایران عصر صفوی

میانه را نیز افروزند. آشکارترین نشانه این تحول آن بود که شاهان صفوی امیران ترک را به عالی‌ترین مناصب درباری گماردند و ایالت و عشاپرقوم و خویششان را برای مقاصد نظامی به کار گرفتند. این تنها محض تسهیل امور نبود. اصلاً خود شاهان به ترکی سخن می‌گفتند، و گاهی به ترکی شعر می‌سروندند، و پایبند سنت چادرنشینی آسیای مرکزی و داخلی – ولو در چادرهای مجلل – ماندند، و حتی دربار متحرک را حفظ کردند؛ و با این حال صفویه در توصیف‌های معمول از این سلسله محمول رنسانس سیاسی "ایران" شناخته می‌شوند. صفویان نیازی به توجیه استفاده‌شان از عنادوین ترکی-مغولی (خان و بهادر و غیره)، افرون برخیل فزاینده القابشان، و حکومت تعاونی خانوادگیشان به شیوه سنتی ترکی-مغولی نمی‌دیدند. دوگانگی قومی آغازین در دربار صفوی، میان فارس و ترک، طولی نکشید که با بنده‌نوازی و پشتیبانی و بهره‌برداری شاه اسماعیل و جانشینانش از عناصر گُرد و عرب و گرجی و چرکس و ارمنی، در طرح توسعه شاهنشاهی صفوی، به چندگانگی رسید.

چارچوب ایدئولوژیکی صفویه در احترامی که دربار صفوی برای تعالیم مذهبی مختلف و تفاسیرشان قائل می‌شد خلاقیت و نرمش چشمگیری از خود نشان می‌داد. تصمیم شاه اسماعیل به ترویج تشیع دوازده‌امامی هم مستظره‌به تناوب توراتی-قرآنی رسالت از آدم ابوالبشر تا محمد خاتم الانبیا و هم مبتنی بر اصل امامت ائمه یعنی علی (داماد پیامبر) و اولادش بود. اما شاه جوان در محیطی به قدرت رسید که انتظار ظهور منجی را می‌کشید و او با ادعای برخورداری از تقدس و تأیید الاهی، که سبب‌ساز پیروزی‌های پیاپی وی در ده سال نخست حکومتش شده بود، به خوبی از آن بهره‌برداری کرد. اوایل قرن شانزدهم، پهنهٔ مرکزی جهان اسلام در کشمکش بی‌سابقه‌ای بر سر قلمروها و مشروعیت‌ها به سر می‌برد و پیامدش، تدبیر ایدئولوژیکی تقویت حاکمیت سیاسی با مرجعیت روحانی، بی‌گمان «بهتر از هر جای دیگری در پیروزی نهضت صفوی به نمایش درآمد».^[۱۳]

با همهٔ ناخرسنی همسان سنت‌گرایان شیعه و سنتی، شاه اسماعیل تا پیروزی‌های نظامی و سیاسی اش ادامه داشت می‌توانست خود را در هالهٔ تقدس

منجی موعود به عشاير ترک هوادارش بنمایاند. از سویی هم "انسان کامل" نمایاندن شاه صفوی از نفوذ شدید جریان نوافلاطونی /گنوسي حکایت داشت که مکتب عرفانی سرچشممه گرفته از نوشه‌های ابن عربی پیوسته ترویجش کرده بود. هرچند این گرايش‌ها رفته تعديل می‌شد، بقایایی از بینش‌های آخرالزمانی و عارفانه در سراسر قرن شانزدهم در ايدئولوژی صفوی خودنمایی می‌کرد. هر بعده عارفانه‌ای در اظهارات صفویه، افزون بر این‌که برای طرفداران ترک قزلباش^[۱۲] آن‌ها تسکین‌بخش بود، حمایت خیل فرقه‌های صفوی یا اصطلاحاً طریقت‌ها را نیز برای آن‌ها فراهم می‌آورد. طریقت‌ها بر عرصه مذهبی-سیاسی ایران و آسیا میانه در سده شانزدهم حاکم بودند و جذب و نهايتأ هضم آن‌ها برای سلسله در حال تولد صفویه ضرورت داشت.

پس به سادگی نمی‌توان حکومت‌های "تکوینی" شاه اسماعيل (۹۰۷-۹۵۰۱/۹۳۱) و شاه طهماسب (۹۳۱-۹۴۲/۹۸۴-۱۵۷۶) و شاه عباس (۹۹۸-۱۰۳۹/۱۵۸۹-۱۶۲۹) را تنها از زاوية تشیع دوازده‌امامی ایرانی نگریست، که به نوبه خود زمینه‌ساز تکوین هویت ملی ایرانی شد.^[۱۳] البته مرکزیت تشیع دوازده‌امامی در طرح توسعه شاهنشاهی صفوی قابل انکار نیست، اما انبوهی از عوامل مهم دینی و قومی و سیاسی نیز در قرن شانزدهم ایفای نقش می‌کردند. اصلاً پیش‌فرض اثر حاضر همین است که مدعیات ایدئولوژیکی صفویه در قرن شانزدهم بازتاب همین تنوع بی‌سابقه بود و این‌که همین نرم‌پذیری آن‌ها امکان گذارشان از قالب نهضت عرفانی محلی به سطح یک شاهنشاهی سیاسی و ظهورشان به عنوان دولت اسلامی پیشامدرين بالnde را فراهم آورد. در این دوره، شاهان صفوی متکی به طیف بسیار گسترده‌ای از مشروعیت‌ها بودند که از منابعی به دست می‌آورند مانند خطابه‌های منجی‌گرایانه علوی (برای بسیج پیروان ایلیاتی غیورشان)، نمادهای ترکی-مغولی و حکایت‌های مجعلو (برای تقویت سنت‌های رزمی و احساس وفاداری به صحرا)، شرعیات و احکام شیعه دوازده‌امامی، مفاهیم ایران باستانی کشورداری و پادشاهی الاهی، و تعهدی سفت و سخت به ذکر تاریخ ادیان ابراهیمی.